

تارنمای شاعر:

www.vaseghi.de

لی می ا:

sam@vaseghi.de

آه...آه...

لای موهای سیاهت غرق

می .. آیم

لبهایت را،

که شکفته اند سرخ

بوسیدم

و

شکستم

با لبهایم .. آنی

بکارت

غلاف مروارید را.

می لرزند

زیر پوست شفاف شب

شب خیس

و نحیف

و چموش تب داغ و تپ تپ تپش ران هامان

چون بُوایی[♥] در هم پیچ

در پیچ

و تماس دست خامت

روی نفس من، [سسسففف] چون پیچک زیر شبنم بر[♠]

درختی سخت پوست و پیر

تن من

که زنی آزاد، در تو می روید

ریشه هایم در خاک قدرتمند

برگهایم می گریزند چون هزاران رؤیا

از جنگل ها

[♥] یک نوع مار غول پیکر Boa
[♠] صدا هایی که در پرانتز [] نوشته شده باید در هنگام فرو دادن نفس خوانده شود (inspiratory)، که دردی عمیق را بیان می کند

سر - انجام

تو که

در امتداد زنجیر دقیقه ها

رفته رفته رفته می روی.. می روی.. می روی

شکسته شکسته شکسته می شکنی.. می شکنی.. می شکنی

و من

در آهویی زنده می شوم

در آوار شیشه گریزان امّا رها

قلبم آرواره گشوده زیر سنگ

بگو!

گورکنم کجاست؟

سینه خاک را بگشاید

شاید

روی شما

خنجر که نه

نفس کشیدم.

و من : و در آینه

آینه ای

گشوده بر چهره چرک و چروک زندگی:

چرای بی چرا چریدنت بر سبزه های حرام گورتن من

سال هاست که انگل وار می خوردم.. می خوردم..

از درون

چه بی صداست رویدن چهره ات بر ذرات نقره

و شکست من در انعکاس تصویر تو بر

شفاقیّت شیشه،

شیشه، که هر تماس ممنوع مرا می شکند

ممنوع بودم بودم در احیای قدرت بیکران تو

در شکست شکنجه های ریزریز زیر حضور ملموس

نه بودنت نبودنت نبودت، که می شکند

می شکند، در این سال های کنار همزیستی جانورانه مان

ناجوانمردانه در آینه شکسته چرا چرا

چرا چهره تو پیدااست - تنها

چروکیده ولی چشم هایت نفس التماس می کنند هنوز که

ناپدید است پایداری من در پیدایش پایداری پایداری در آینه

در شکست تُرد خورده شیشه ها، تو،

سرنوشت ۲۲

آنگاه

من از بازماندگان آفتاب ...

زیر پوست تو

جوانه می زرم

با دست های گرمت، زنده

در تنگه جوان ران هام

آنگاه...

می پرستم بر خاک...

و گاه

روبروی تو نشسته ام

♦ گرانیت

... مات

پژواک

در گذرگاه واژه ها

و گاه

در کند و کاو عسل

کندوی قلبت را

به تاراج می برم

برای حادثه ای عریان...

و گاه

آب می شوم

بر شرم چروک زرورق

و قطره قطره

زبان سرخت در دست های سبز...

می چکد

* Granit

و من : بازمانده آفتاب

و گاه

من از بازماندگان آفتاب ...

زیر پوست تُرد خاک

جوانه می زرم در پنجه شهوت ریشه هام

و گاه

در این چهارچوب تنگ صدا و سکوت کوچه ها

تشنه تشنه، زیبا

در لرزش پلک های آسمان بلند آبی آبها

دریا می شوم در «یای» دیدنت

آب می شوم

و گاه

روی جغرافیای تن بزرگت، آرام می رویم

میان شیارهای داغ مردمکها

با زورق بوسه ها در تراوش روحت

بر انحنای سیاه نگاه...

سرنوشت ۲۱

روح آزادِ پیکری دیگر

شود

زیر باران قطره های

تن فلزی تو

تو

تواز تبار آرام

آفتاب

مکاشفه ششمین الفبای احساس

صدای سکوت

زیر باران قطره های

تن فلزی تو

ریشه دوانده در

حرارت زمان، آه،

واقعیتِ بودنِ مهارِ خود را

دوباره دم دمی

می سنجد...

"ف_____... " صدای زخمی

در کشش دمی نه بازدمی

: شاید باز مهارت دستهای خدا میهمان زیبایی خود

و شاید در این همه ناشاید که سهم تو از مذهبش

شکست تن رو یابیت در

مکاشفه ششمین الفبای احساس.

دخترانه

کامیل کلودل*

در مسبار عشق، گشتاور.

* Camille Claudel (۱۸۶۴ in Fère-en-Tardenois † ۱۹۴۳ in Paris) مجسمه ساز فرانسوی

http://en.wikipedia.org/wiki/Camille_Claudé

سرنوشت ۲۰

زیر این همه هیزم ... هیز...

بر خیز... که

شکارچیان دیگری هم

هستند ... هستند

که طیف انعکاس نورش را از شعله به الفبا تبدیل می کنند

آری آینه

... هر زنی در مردی می میرد و هر مردی در مرداری خاکستر

می شود

هر مفعولی در فاعلی تفسیر و هر فاعلی در فعلی منهدم...

همانطور که بوسه های من بر ساق های داغ تو

توی دق دق

جمله ها را می خورند... و

شعر می زایند

در شکار آتش که

یک قدم ... و

خانه ها می سوزانم ... با صدای مردم

دیگر مردم

مرگ را

خونابه در یخ.

من : خونابه در یخ

در شکار آتش
می روم ... تا هرم تن آفتاب ...
تا
شکست استخوان شعله ها ... زیر زبان چشم هام
می چشمش
... چه شیرین،
شیاری از شب را روی نان مالیده اند و عسل
از روی سرخ آفتاب
... آفتاب
بر تن خام روز پهن می شود...
چه
شیرین است ... بودن این همه بودن
... تا شدن ما بین نابینایان و نامی نبودن...
رها شدن
در اندام زنی و
زیر ناخن های التماس تنی
... سوختن

سرنوشت ۱۹

سیگاری بر لب و

فنجانی موکا

تلخ تلخ

شیرین شیرین اما

... از نزاران شکر

درد و شادی قلبم را در امتداد استوای زندگی کوتاه من بر کمرگاه

قاره آمریکا

به هم ... پیوند می دهد.

آن دورترها

سپیده را

در خواب های سرد قطبی

به دار بیداری...

نیمرخ ماه را روی پوست متشنج یخ

شکسته...

از تنم

وطنم می پرسم:

چقدر.. بیدار باید بود...

در این همه سرما.

من : دختری : در این همه سرما

سپیده را

در خواب های سرد قطبی

به دار بیداری...

نیمرخ ماه روی پوست متشنج یخ

شکسته...

هیاهات...

تمام آتش آرزوهایم

هم اگر به هم

می پیوست ...

دل صخره های سرد یخین

آب نه ... نمی شد

حرف هایم را در

کلهکشان سرد ستاره ها، دیگر

ماهگیران قطبی جویان و

تنها

نیمروی شل آفتاب

زیر سرنوشت بان چشم هام

نیممرده است.

سرنوشت ۱۸

که کوفتِ آزادی..... کوفتِ کوفت نه نصیب دیگری
نه

شکوفهٔ بکارت تان... مگر... در زیر شیروانی... مبادا بترشد.

خسته خسته خسته

از بیدادتان به هم

...زن بدلان

بی ... عقلتان...

میان ران ها در سوراخ دلآرزوها خشکیده -

اید

نه خود

می روید

زیر زیبای چشم ها

و نه می روید زن - دیگری آزاد روی تن هاتان

زن

در زنجیران زنان.

کون شعورمان هم ... برون ز...

مگر

باز تمنای توجه می چرد

تن چه

می چرد

گم گم ... گمنام... گمانتان

«آفتاب را برای تماشای رخسار شما نه

آفریده اند مردان؟»

سکوت!

تن هاتان حسد... چشم هاتان آتش... زنجیر بر پای هم و

آب... نبات تان

- قفل زنی... زن - دیگری بی همچاره...

قورت!

قورت قورت قورت و

سکوت!

من : در زنجیران زنان

خسته ام

از این همه زنگار، زن گونه بزن بزن بر

زن گوله زناویز زیانمایان

و چشم ها

زیور زیبایی در و دیوار

هیكل ها

از هوس، وسوسه

که

تتمان تمنّا نه،

که

شعورتک تکمان لخت

که

لخت لخت

زیر چراغ

دو دو تا چارتا

تک تک سلول های تن زندان حتی

تا ته ته

سرنوشت ۱۷

واژه های آدمی زاده ات

در

انفجار شعر من

نه! نه نه نمی گنجد

گم شو!

شعر من مُردنیست

مَرَد نیست.

نه فروغ نه بامداد نه سرنوشت نه...

ایست!

شعر من

نمیدانم چرا

مرا

زنی

نامیدی؛

نیستم آنچه

تو می دانی

شاید،

کمی بیشتر

از حیوانی

در من پرسه می زند

از انسانی

کمی کمتر

زن زندانی زهدانی

من - در طویلۂ تبعید

من - من

و شعور

شعر می زاید

می کُشد

هوس هوس مکن مرا

در نادانی

نیستی

من تو من تو من

سرنوشت ۱۶

من : بیگناه

در این همه بیگانگی
چگونه در نگاه خود
در بندت کشیده اند،

سکوتِ

رفتَم

در انعکاس بی پایان

آمدنت

در آینهٔ چشم ها؛

مپرس آیا

درخشید من لحظه ای در روان ما

تنها

بر شانه های آفتاب

از دیوار زخم دژ گذر کن

هنوز

که ماتم گرفته اند دختران تشنهٔ دریا

در نگاه پسران فقر خاک

پر دل اما

بی گناه.

سرنوشت ۱۵

درگذار...

از گذرگاه درّه های ژرف و بی دلیل احساس،
احساس، که گسل زنجیره زنگار منطق،
منطق، که مرا در تنگ دیوار وا داشته
در بند کشیده بر این چهار چوب که
محکم به هزارتوی هزار ریسمان سیاه چرم نباید باشم هایم

زن زیستن هایم

زن - جور و زن - جیر هایم...

که نشد نشد نشد

نمی شود:

هیچ زنی - آن گونه که تو می خواهی - در من بیدار نه

دیگر تکرار

نمی شود.

بالای سرم ... بالاسران من!!

باز به تازیانه می درم

سرگذشت ناتمام من،

که تنم... تنم... تنم

وَه خون مارسان مارسان

رویای دیوارها

رگ رگه میکشد

تا سقف دهانم

تا سقف این همه آرزوهای نارس و آن همه من هم بتوانم هایم

که نشد نشد نشد

...لیوانی به دهان و

یخ

طعم انیسون و خاک شیر

از میانروی شش های گرم و لرزان جان

تشریح شده ام

...

من : دختری که : در هیچ زنی بیدار نمی شود

ملافه های سفید خون آلود از نگاهی تیز میان تن هامان

من اینسو

و آنسوی این تخت سخت چوبین

آینه

انیس دوگانگی ناهمتای زنی

که یا

منم

یا

زیباترین زن دنیا

در آینه

خیس

خیس خزان میان عضلات شهوت در کشش دو پنجره

در تابستان شرحی این چهار دیوار کُ کوران

که اینک

به تازیانه می درم

چهره های سیاه و سفید خانسالاران،

ایل و تبار من،

بالاسران هنوز آویز دیوار و معلق

سرنوشت ۱۴

طلا

نیست

شعر من

غروب آهن است

پگاه

چدن.

بی باک

بی باک در

ستیز نابرابر الماس و سنگ

آزاد

آزاد از

مختصات ذهن و

عضلات متضاد قانون کاغذ

شعر در روح هزارسبک قهار شعر

که

بغضِ ظهر، سربِ مذاب

شبِ جیوه در انبساطِ جوهرِ سیاه

سیاهِ سیاه

زیر پوست ترد قیرِ خیابان

شکافته تن

و قدم قدم

زیر ضربِ زن...زن...زن

موج می بخشد...

... بر غرور رویا.

شعر من

طلا

نیست

شعر من

غروب آهن است

پگاه

چدن

جوش خورده با معدن واژه های سه هزار سال الفبای...

خاک

در تلاش استخراج تک

تک

تک رگه های زشتزیبای جغرافیای آبی آدم

سرنوشت ۱۳

در زوزه گرگ ها

آرام می گذرم

از کنار این همه

در گذشت

بی آنکه از نفس های خود ردّی بگذارم

به یاد می سپارم

که بوده ام

یا

خواهم گذشت.

دختری : که زنی : در من

بشنو!

در خیابان ها

ستاره ها را می سوزانند؛

رگبار نگاه گرسنگان بی تدبیر

رنگ سیاه شب را به گروگان گرفته است؛

" کوه ها رو در روی طلای ستبر آفتاب

غروب دردناکش را ایستاده اند

به انتظار "

هوای داغ کویر، سرخ - سرنوشت ها

بر آخرین

تشنه گلوگاه شب آلودگان این سرزمین

دشنه می کشد، بی قرار؛

بشنو!

آنجا میان **خودنبودگان** دیروز و هنوز

کتاب ها اوراق یکدیگر را

به آتش کشیده اند.

سرنوشت ۱۲

من : دختر : پرواز

و آنگاه آموختم

که زیستن میان آدمیان

خیالی بیش نه...

و ریاضت پرندگان در اوج پروازشان

و کوچ هر ساله

از تبعید گاهی به تبعید گاهی دیگر

نعمتی...

کتاب های آسمانی تان را سوزاندم و

فکر هایم را

در جرأت گذر از پنجره ها

بسوی آسمان پرواز...

گریختم

برای آخرین بار

از قانون مقدس خانه هاتان

آنگاه

که فلسفه پرواز را آموختم

و

لانه کردم بر شانه های آفتاب.

سرنوشت ۱۱

بر کرباس چرک

گفتاره ها

«چرا که چرای من»

در استوای تابستان داغ

چشم انتظار آرزوهای کویر

چون آفتابی پیر چهره چروکیده در سرنوشت سرخ و بنفش افق

شرحه شرحه رنگ می نوشد در کمان شعرها...

می پرسید

کدامین مرد یا زن از تبار ققنوس

اینبار

آتش افروخته است

بر تن خدای واژه هام؟

تنها «می گویدم» با من است،

که می گوید،

نمی دانم.

من : دختر : ناسروده ها

حریر شعرم بر تن تابستان پهن...

نفسش گرم

پوستش داغ

گیرایی قافیه ها در تپش رگ های گشوده در امتداد کهکشان شیری ...

... هزار بوسه لیمو بر شبم سرد شب

و عبور در حاشیه کم رنگ بند بند زندان واژه ها

در بند این طومار سپید

هزار هزار پیچ هزار ناسروده...

در نوسان غلظت میان بی هوشی و

حضور ذهن

حادثه و یادها!

و هیچ...

...هیچ باکیم نیست

در هیجان متغیر تصویرها

نه از بریدن جمله ها

و نه دوختن تک

تک

نبایدگفته ها

سرنوشت ۱۰

و شہامت سرنوشت ما روی در روی استبداد

شکست شیشه های سکوت

در حضور پاسداران دیدار در آینه های هراس از تولد گرگ در نفس هامان

نفس هامان...

...در هراس از

بازدید چهره ها... در

سیاهچال چشم ها ست.

دختری : من : در بازدید چهره ها

هراس ما

از حکم آنهاست:

...

سیاهتنپوشان - زن - زنجرگان زنده در هزارتوی خواب آدمنمایان بیزار از
بازدید چهره ها در درندگی تاریخ

اینک خمیده بر دایره های تکرار

و

چکیدن بی انتهای لحظه های انتظار بر خوشه های ابتذال

و

کشمکش هزار ضلعی زمان

بر انحنای ژرف و زیبای

دیوار....

...زندگی ست.

سرنوشت ۹

ستیز

کند وُ کاو درد
در بغض و بهت و
هذیان تب و افسین استبداد

ستیز

زبان در حنجره های جسور
و مفصل های منقطع تاریخ

ستیز

سیاه زخم بر کاغذ
شکوفه های شکست زنجیر در گشایش رمز
این باغ...

«برخیز»

من : زن : زن : ستیز

ستیز

شکوفه، ستیز

در باغ جرقه ها

ستیز

نگاه فقر و حسد

و زهر داغ لحظه ها

ستیز

انقطاع ضعف و دلهره

بر رد نامتسلسل ثانیه ها

ستیز

غوغای نیزه های تیزآتش

و ذهن زنده در اعتقاد جوانه ها

ستیز

گستاخ گل‌های تگرگ

شکسته فولاد سرد دشنه

سرنوشت ۸

دردها

در بیداد دایره هاست که نسلِ نسلِ در نسل
پیچاپیچِ پیچِ پیچِ حسد، هووی جان یکِ یکِ دیگر
تکرار تشریفات سه هزار سالهٔ عروس کشک
مسخ استخوان خرافه گویان و
ورد جادوی گرسنگی
مخوند

با این همه درد است
که در این تاریخ بی درو پیکر
سبز می شوم زیر بال های آفتاب
چون گناهی درشت و انگیزه ای کوچک
می پاشم ذهن احساسم را بر قانون رویدن روی دیوارهای سنگ...
تا دری یابم
و
دریابم که
چرا چنین حقیرانه بخشیدند رگ های شکوفه هایم را
بر این بی آبان بی بر
...
دنیا.

تنها : من : دردها : من : تن ها

در در به دری هزار بی راهه
کشمکش در هاست،

دردها

از پیکر سنگین دیوارهای چموش تن همامان
در مسیر بی بازگشت آرزوهای جنس دوم
جار جار زنان گریزان،
در دام داروی بودن بی هیچ خصم و ستیزی

تن ها

فقط

تنها

دنده ای از هزار دندگان درندگان مرد کسوت:
گسستن از قیام پرندگان
در فتح آسمان کوچک زندان،
زهدان زنان بزرگ، کوران، بردگان مادرزاد...

سرنوشت ۷

و در سبزه دشت،

سرخ من

مماس بر رسوب آفتاب

آرام...

آرام...

می نویسم

از گریز عشق از آشیانه ها،

جرات بودن را

غریو ترانه ها.

دختری : در گریز : دختری : در گریز : ...

در سرخِ خون

من سبز.

جرقه ای ،

در خیال خوفناک یک نفس،

و وسوسهٔ تماس آب

شتابُ ایست

رهایی

بی راه

که می گوید:

«حکومت باکرگان پدرسالار

ضدِ زن واژه هاست.»

سرنوشت ۶

...

امروز

نه سبز

من سرخ

دیگر سرخ - آرزوهای پشت دیوار

سرخ - سیب

سرخ - سرنوشت و سرشت شرم

سرخ - خشم

سرخ - گریز و عشق خام آدم

:

" آقا!

من بهشتتان را ترک

ترک ترک

ترک الاغتان ترک

ریشه هام رو به دشت می روید

و تنم

رهای آسمان

دیگر پشت به دیوار: بهشت شماست!"

آقا در انتظار.

دختری : من : در انتظار من

آن روزها

سبز

پشت دیوار شما

ساده سبز

تپ تپ تماس رنگ

بر حاشیه سرنوشت تان

سرد سبز

گذشت سوز فولاد دشنه ام

دشنام از باورتان

سیر سبز

رویای رویای روانتان

مات:

نشسته بودم

سنگ سنگ : سنگ صبور

و راست می گفتید

راست راست

دیوارتان: زندانتان: زندانبانتان زیباست

...

سرنوشت ۵

آه ...

این همه حرف

از راست به چپ می ریزد

از دهان مردان

زهر

روی کاغذ

هوست را جرأت کن!

اینبار

از چپ به راست:

بنگر

پوست

گمنامت را

در زاویه

زیبایی.

دختر «همسرنوشت» : من

این همه حرف

از راست به چپ می ریزد

از دهان مردان

زهر

روی کاغذ

بیست سال

زیر بید مجنون زیستن

بعد

سیه سرمه -

چشم به راه

هیچ شازده از تنت پرده بر نمی درد

و دختر «همسرنوشت»، مرده شورش ببرد

زیبا نیست گفتی، امّا

چشم هاش برق خوشبختی است.

سرنوشت ۴

من : دختری : پشت دیوار : دختری

پشت شیشه

پشت به این همه حرف

ریز ریز روی طاقچه، پهن

خم زیر سرنوشت های ریز

زیر جمله های درشت

درشت

درشت مردان

زیر باران داغ حرص

لبریز واژه ها لب لب لب لیوان

- «چه دختر نازی ست ماه» عطر بیدمشک روی زبان

سرخ

چشم بر ماه

ماه ماه ماه دختر

لیز لغزان روی دیوار ایوان

پشت شیشه

پشت به ما

پشت به این همه حرف

پشت ما

سرنوشت ۳

سرم صد صد و هشتاد هزار خواب کوچک

در دست های آرام تو - تو بی قرار

آنسوی پژواک

تو در کوچ الفبا و زمین و خاک من

رو در روی

روح شعرهای گم شده مان - در باغ های وطن

تو و من

صد و هشتاد درجه

دور صدای من

دورتر

مشت مشت بر سرمان

...قمه قمه

دورتر

... هممه و

سرم که سنگ سار... فدای تنم که خواست

خسته خواست لذت

چه کنم: خواست، خواست...

دور و

دورتر...

لای لای

رویای «آدمی ————— ی - زاده»

رویای تنم

تن پیچ در پیچ بیچک

هیچ در هیچ - هیچک

دیگر چه که چه

من : صد و هشتاد درجه : صدای تو : در من

صد و هشتاد درجه

دور صدای

«من»...

(زنی ... دور)

... در آن «بی آبان»

که صدای

«تو»...

(زنی که می روید با من))

رو در روی هم و

شعرهای گم شده مان - باغ های ایران

صد صد و هشتاد درجه تا پدر - مرحوم ذهن

مادر - صد صد و هشتاد درجه دورتر

« سکوت »

سرنوشت ۲

و نهم
هشتم
دهانم دوخته
ودهم
هفتم
توهم
نشتم
عقده
پنجم
اخطار
چهارم
انتظار
سوم
یانسگی
دوم
اول
نبودنم

دختر میان دو نقطه : من

بودنم

کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه

اول

جیغ

دوم

جیغ جیغ

سوم

جیغ جیغ جیغ

و چهارم

شیر شعر

از پستان آسمان الفبا

و پنجم

گر سنگی بین دو وعده واژه

و ششم فراموشی

و هفتم بیهوشی

و هشتم

سکوت

سرنوشت ۱

«...»

من : دختری که می رود : می روید

در صدف صفرها

امروز

شروع می شود

سفرم

سفر مروارید از ضمیر شن

تا دور دستِ خاطراتم

می روید

آرام

بی هیچ خجالتی ،

آرام

در متن تنم

آرام

بر متانت آب

در عبادت آفتاب

زیر سرنوشت مژه هام

امروز شروع می شود

سفر «من»

بسوی بودنم

سر - آغاز

۷	سر - آغاز
۱۱	سرنوشت ۱
۱۵	سرنوشت ۲
۱۹	سرنوشت ۳
۲۳	سرنوشت ۴
۲۷	سرنوشت ۵
۳۱	سرنوشت ۶
۳۵	سرنوشت ۷
۳۹	سرنوشت ۸
۴۳	سرنوشت
۴۷	سرنوشت ۱۰
۵۱	سرنوشت ۱۱
۵۵	سرنوشت ۱۲
۵۹	سرنوشت ۱۳
۶۳	سرنوشت ۱۴
۶۷	سرنوشت ۱۵
۷۱	سرنوشت ۱۶
۷۵	سرنوشت ۱۷
۷۹	سرنوشت ۱۸
۸۳	سرنوشت ۱۹
۸۷	سرنوشت ۲۰
۹۱	سرنوشت ۲۱
۹۵	سرنوشت ۲۲
۱۰۰	سر - انجام
	و : زنی که لبهایم را برای اولین بار بوسید : نوشت...

فهرست

لولیتای ایرانی
سام واثقی
ویرایش اول - چاپ اول
اسفند ۱۳۸۵ - March 2006
نشر دریا
گروه انتشارات آزاد ایران
www.entesharate-iran.com

© همه حقوق برای گروه انتشارات آزاد ایران محفوظ است. تهیه هر گونه اثری از متن این مجموعه و یا بخشی از آن چه در و چه خارج از ایران طبق قانون کپی رایت ایران و کپی رایت بین المللی منوط به اجازه کتبی گروه انتشارات آزاد ایران است.

لولیتای ایرانی

(سیکل شعر)

سام واثقی



نشر دریا

۱۳۸۵

نویسندگان ایرانی